

نقش سیاق در تفسیر

محمد حسن ربانی

«سیاق» که موضوع این تحقیق خواهد بود، از جوانب گوناگون مجال پژوهش دارد، اما نخست باید معنای این واژه را شناخت.

سیاق همان قرینه مقالیه یا مصداقی از آن یا نشانه درون متنی است که ترکیب صدر و ذیل کلام، شکل دهنده آن خواهد بود.

«سیاق الکلام اسلوبه الذی یجری علیه.»^۱

سیاق کلام همان روش و اسلوب کلام است که سخن بر آن جریان پیدا می کند. این اصطلاح مورد توجه عالمان در مطالعات فقهی و اصولی بوده است، چنان که اصولیان درباره حقیقت و حجیت و گستره دلالت آن سخن گفته اند.^۲ اصطلاح متداول از همان معنای لغوی گرفته شده، ساق الابل: یعنی شتر را راند، و راندن شتران را سوق نامیده اند، زیرا نوعی حرکت و روش خاص است.

چنان که یاد شد، سیاق از زوایای گوناگون زمینه تأمل و تحقیق دارد؛ از جمله:

۱. نقش سیاق در شرح لغت.
 ۲. سیاق و کاربرد آن در توسعه و ضیق معنای آن.
 ۳. سیاق و تعیین جمله.
 ۴. ترکیب آیات قرآن با نگاه به سیاق.
 ۵. بیان ترکیب نزول آیات به وسیله سیاق.
 ۶. نقل سبب نزول و تصحیح آن با سیاق.
 ۷. تعیین مکی بودن یا مدنی بودن آیات با سیاق.
 ۸. نقد احادیث تفسیری به وسیله سیاق.
 ۹. بیان معانی حروف با سیاق.
 ۱۰. تعیین و شرح ضمیر به وسیله سیاق.
 ۱۱. بیان محذوفات به وسیله سیاق.
 ۱۲. نقش سیاق در تعیین مصداق کلمه.
 ۱۳. سیاق و ترجیح و تعیین یکی از قراءات.
- ما در این نوشته سعی خواهیم داشت تا هر یک از این وجوه و زوایا را مورد بررسی قرار داده در حدّ وسع و مجال به توضیح و تعیین هر یک بپردازیم.

نقش سیاق در تفسیر لغت

نمونه نخست

«یا ایها الذین آمنوا لاتحلّوا شعائر الله و لالشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمّین البیت الحرام یبتغون فضلاً من ربّهم و رضواناً و إذا حللتم فاصطادوا و لایجرمنکم شنئان قوم أن صدّوکم عن

المسجد الحرام أن تعتدوا و تعاونوا على البرّ و التقوى و لاتعاونوا على الإثم و العدوان و اتقوا الله إن الله شديد العقاب» مائده/۲

در کلمه «شعائرالله» در آیه شریفه، آرای مختلفی وجود دارد. برخی آن را مطلق احکام الهی دانسته اند، و عده ای آن را بر مناسک منطبق شمرده اند. ابوالفتوح رازی می نویسد:

«عبدالله بن عباس و مجاهد گفته اند: مراد به شعائر، مناسک حج است، که مشرکان به حج آمدندی، و هدی آوردندی، مسلمانان خواستند برایشان غارت کنند، خدای تعالی نهی کرد ایشان را از این بیان. قوله: «و من يعظّم شعائرالله فانّها من تقوى القلوب». عطاء گفته، مراد به شعائر، معالم شرع است. و معنی آن است: «لاتحلّوا حُرّمات الله» محرّمات شرع که خدای تعالی حرام کرده حلال مداری، و اوامر و نواهی او را بر وفق آنچه گفته است کاربردی. و بعضی دیگر گفته اند مراد به شعائر، معالم حَرَم است. یعنی حرمت نگاه داری. و آنچه را نهی کردند در حرم کنی و حلال مداری، و این قول سنّی است. ابن جریر گفت: مراد به شعائر، معالم حج است و ارکان و افعال او از مناسک، حلال مداری فرو گذاشتن آن و ضایع کردن آن.۳»
علامه طباطبایی می نویسد:

«شعائر جمع «شعیرة» و به معنای علامت است. مثل این که مراد علامتهای حج و مناسک آن می باشد، و مراد از «هدی» گاو، شتر و گوسفندی است که برای قربانی کردن به حج می آوردند. و «قلائد» جمع «قلادة» عبارت است از نعل یا آنچه که به گردن هدی می آویزند تا معلوم باشد که برای قربانی است.»

ایشان در آخر می نویسد:

«مفسران در تفسیر شعائر و قلائد و برخی از واژگان دیگر آیه، اختلاف نظر دارند و آنچه ما یاد کردیم با سیاق آیه شریفه مناسبت بیشتری دارد و آن دسته از مفسران که شعائر را عام دانسته اند به سیاق آیه توجه نکرده اند، و مراد از شعائر، نشانه های دین است.»۴

نمونه دوم

«حرّمت علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر و ما اهلّ لغيرالله به و المُنْحَنِقَةُ و الموقوذة و المتردّیة و النطیحة و ما اكل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالأزلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشون الیوم اُکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً فمن اضطرّ فی مخصّصة غیرمتجانف لإثم فإنّ الله غفور رحیم» مائده/۳
در این آیه جمله «ان تستقسموا بالأزلام» مورد بحث قرار گرفته است؛ ابن اثیر جوزی (۶۰۶ هـ ق) در معنای «استقسام و ازلام» گفته است:

«استقسام» سهم خواهی است. عرب وقتی می خواستند عازم سفر شوند یا ازدواج کنند یا هر کار دیگری انجام دهند، به وسیله ازلام و قدام قرعه می انداختند. بر بعضی از آنها نوشته بود، (امرئی ربّی) و بر دیگری نوشته بود (نهانی ربّی) و بر دیگری نوشته بود (غفل)؛ اگر (امرئی) خارج می شد مقصدش را دنبال می کرد و اگر کلمه (نهانی) از ظرف بیرون می آمد دست نگه می داشت و اگر (غفل) خارج می شد دیگر بار آن را انجام می دادند تا در نهایت امر یا نهی خارج شود.»۵
مفسران نیز دو گونه تفسیر کرده اند:

تفسیر اول: علامه مُغْنِیَه می نویسد:

«أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» یعنی حرام شده بر شما استقسام به ازلام. و ازلام جمع زَلَم یا زَلَم است، و زلم تکه ای از چوب است که به شکل تیر درست می کنند. در جاهلیت مرسوم بود که وقتی نسبت به کاری اقدام می کردند - بویژه اگر مهم بود - سه تکه از چوب می گرفتند، و بر یکی از آنها می نوشتند (امرنی رَی) و بر دومی می نوشتند (نهانی رَی) و سومی را خالی می گذاشتند، آن گاه تکه های چوب را با چیزی می پوشانیدند و دست شان را داخل آن می کردند و یکی را بیرون می آوردند، اگر «امرنی» بود کارشان را انجام می دادند و اگر «نهانی» می بود کار را ترک می کردند و اگر خالی بود دوباره قرعه را تکرار می کردند تا اینکه امر یا نهی خارج بشود. ۶»

تفسیر دوم: ازلام به معنای «قِداح» «ظروف» می باشد و استقسام به قِداح آن است که برابر رسم جاهلی، حیوانی را پس از یک شرط بندی خریده ذبح می کردند، سپس ده چوبه تیر را در کیسه ای می نهادند؛ روی هفت چوب، برنده و روی سه چوب دیگر، بازنده می نوشتند، آن گاه با قرعه هریک، چوبی را از کیسه بیرون می آوردند. تمام گوشت حیوان ذبح، سهم آن هفت تیری می شد که چوبهای برنده به نامشان بود، و قیمت حیوان را آن سه نفر بازنده می پرداختند، بی آن که سهمی از گوشت داشته باشند. چنین حیوانی را قرآن حرام کرده است، بنابراین ازلام چوبهای خاص قرعه است.

این نظریه یادآور شده است که برخی مفسران «استقسام به ازلام» را به معنای تَفَال و طیره دانسته اند که در عرب جاهلی رسم بوده است هنگام سفر یا ازدواج یا انجام امور مهم، به وسیله روشهای مختلف تَفَال، فالی می زده اند تا خیر و شر آن امور را برای خود مشخص کنند، ولی آیه را نمی توان بر این معنی حمل کرد، زیرا سیاق آیه با این معنی سازگار نیست، چه اینکه آیه شریفه در صد شمردن خوردنی های حرام است. و ده مورد از این محرمات را یاد کرده است:

۱. المیتة ۲. الدّم ۳. لحم الخنزیر ۴. ما اهلّ لغيرالله به ۵. المنخنقة ۶. الموقوذة ۷. المتردیه ۸. ما أكل السبع ۹. ما ذبح علی النصب ۱۰. استقسام بالأزلام. ۷

البته برخی مفسران مانند دکتر وهبة الزحیلی هر دو معنی را در آیه مورد توجه قرار داده اند. ۸

نقش سیاق در توسعه و ضیق معنای کلمات

«ذلک ومن یعظم شعائرالله فانّھا من تقوی القلوب» حج/۲۶

معنای «شعائر و تعظیم» از نظر مفسران مورد بحث و تفسیر قرار گرفته است. فیومی می نویسد: «شعائر، نشانه های حج و کارهای آن است، مفرد آن شعیره یا شعارة می باشد. و مشاعر، مواضع مناسک حج است.» ۹

در معجم الفاظ القرآن آمده است:

«الشعائر جمع شعیره است، و شعائر الحج، معالم و مناسک آن است که به سوی آن خوانده شده و امر به قیام به آن شده است.» ۱۰

و بر همین اساس گفته اند: «شعائر القوم فی الحرب» یعنی علامت ویژه هر گروه که سبب شناسایی آنان است. و نیز گفته می شود: «أشعر الهدی، اذا طعن فی سنامه الأیمن حتی یسبل منه دم لیعلم أنّه هدی»؛ إشعار یعنی ضربت زدن در بالای سمت راست حیوان، تا خون جاری شود و دانسته شود که هدی است. ۱۱

در اینکه مراد از شعائر فقط حیوانی است که برای قربانی به حج آورده می شود، یا اینکه مراد مطلق نشانه ها و برنامه ها و احکام دین می باشد اختلاف نظر است؛ زمخشری معتقد است مراد از تعظیم شعائر که همان هدایای مکه هستند، آن است که حیواناتی که برای قربانی انتخاب شده اند باید از بزرگ و گران قیمت باشند و برای خرید آنها نباید چانه زد. ۱۲

در روایات اهل بیت (ع) وارد شده است که مراد از شعائر همان «بدن» یعنی شترهای قربانی است و تعظیم شعائر عبارت است از بزرگ بودن حیوان و مرغوب بودن آن. ۱۳ بنابراین تعظیم شعائر یعنی حیوان قربانی را باید از بهترین حیوانات برگزید. ۱۴

سومین بیانی که درباره آیه شریفه گفته شده این است که مراد از شعائر جمیع احکام الهی است. بنابراین نظریه، آیه شریفه یک قانون کلی را بیان کرده که هر کس باید شعائر الهی را بزرگ بشمرد، و اختصاص به احکام حج بویژه قربانی ندارد، هر چند شامل آن نیز می شود. ۱۵

علامه طباطبایی بر این باور است که از میان سه معنای یادشده، معنای دوم مراد است و نمی توان آیه را شامل همه علائم دین دانست، زیرا سیاق آیه با این معنی مناسبت ندارد؛ بدین معنی که آیات پیش از این آیه و آیات بعدی نظر به مسأله قربانی دارند؛ پس در اینجا هم باید قربانی مورد نظر باشد. ۱۶

نقش سیاق در تعیین معنای جمله

«و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهنّ و مایتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء التّی لا تُؤْتونهنّ ما کتب لهنّ و ترغبون أن تنکحوهنّ و المستضعفین من الولدان و أن تقوموا للیتامی بالقسط و ما تفعلوا من خیر فإنّ الله کان به علیماً» نساء/ ۱۲۷

جمله «ترغبون» مورد تأمل مفسران قرار گرفته است که چگونه باید آن را تفسیر کرد. در ادبیات عرب برخی از لغات با دو حرف جر استعمال می شوند و دو معنای عکس یک دیگر می دهند: «رغب» و «شغل» از این گونه اند. «رغب» اگر با «عن» به کار رود به معنای اعراض از چیزی است و اگر با «فی» به کار رود به معنای روی آوردن و رغبت به آن چیز می باشد، مانند آیه «أراغب أنت عن آلہتنا یا ابراهیم» که به معنای اعراض از خدایان معنی شده است.

جوهری گفته است:

«رغب فیہ: ارادہ، و رغب عنہ: لم یردہ.» ۱۷

دانشمندان نحوی گفته اند: فعلی که با دو حرف جر به کار رود، در صورتی که حرف جر محذوف باشد، باید قرینه ای بر نوع حرف جر حذف شده وجود داشته باشد.

جلال الدین سیوطی معتقد است که در آیه شریفه قرینه ای وجود داشته که مراد از «ترغبون» اعراض است یا روی کردن، ولی بر ما مخفی مانده است.

احمد بن یوسف سمین حلبی در کتاب الدرّ المصون گفته است:

«لغویان عرب معتقدند که حذف حرف جرّ با آن و آن جایز است؛ به شرط ایمن بودن از اشتباه؛ یعنی حرف جرّ معین باشد. مثل «عجبت أن تقوم، یعنی من أن تقوم» بر خلاف «مِلتُ إلی أن تقوم أو عن أن تقوم».

برخی پنداشته اند که آیه شریفه از نوع دوم است که حذف حرف جرّ مایه ابهام می باشد، ولی به آنان باید گفت که آیه شریفه برای هر دو معنی صلاحیت دارد، و مؤید آن سبب نزول آیه است، بنابراین هر دو حرف جرّ مراد است. نتیجه آن که «رغب» به طور بدل در هر یک از دو معنی استعمال شده است. ۱۸

علامه جمال الدین قاسمی، مورد نظر بودن دو معنی را از ابن جبیر نقل کرده است و خفاجی گفته است مثل این گونه استعمال لُبس (اشتباه) شمرده نمی شود. ۱۹ بلکه «اجمال» است؛ زیرا اجمال به این است که دلالت لفظ روشن نباشد و احتمالات چندی را برتابد.

اهل نظر میان اجمال و «لُبس» فرق گذاشته اند چنان که گفته اند:

والفرق بین اللبس والاجمال ممّا به یهتمّ فی الأقوال

فاللفظ إنّ أفهم غیر القصد فاحکم علی استعماله بالرّد

لأنّه لبس و أمّا المجمل فرما یفهمه من یعقل ۲۰

و لفظ مجمل نیز در کتابهای اصول بدین گونه تعریف شده است: آنچه مراد از آن پوشیده باشد و اجمال از ناحیه خود متکلم باشد. اسباب اجمال نیز گاهی اشتراک لفظ بین چند معنی و گاهی غرابت لفظ است. ۲۱

سرخسی نیز مجمل را بدین گونه تعریف کرده: لفظی که مراد از آن فهمیده نمی شود مگر با تفسیری از مجمل ۲۲. بنابراین بین مجمل و لفظی که در آن اشتباه باشد فرق است.

علامه طباطبایی می نویسد:

«در آیه «اللّاتی لاتؤتونهنّ ماکتب لهنّ و ترغبون أن تنکحوهنّ» دفاعی از دختران یتیم صورت گرفته است، چه اینکه خداوند برای آنها احکام را تشریح کرده است تا سنت ظالمانه ای که بین مردم عرب بود از میان برود. سوء استفاده برخی مردان از دختران یتیم چنین بود که به طمع دارایی و ارثی که نصیب دختران شده بود به ایشان پیشنهاد ازدواج می کردند و پس از تصرف اموال ایشان، بی مهری و بی توجهی را آغاز می کردند.» ۲۳

بر اساس این تحلیل، حرف جار محذوف در «أن تنکحوهنّ» «عن» می باشد، و منظور بی رغبتی به ازدواج است نه رغبت و تمایل.

مؤید این معنی جمله دیگری است که در آیه اشاره به حرمان زنان دارد: «لاتؤتونهنّ ماکتب لهنّ» همچنین جمله بعد: «والمستضعفین من الولدان» ۲۴

اگر قرینه صدر آیه و قرینه ذیل آیه شریفه را در نظر بگیریم اجمالی در آیه شریفه باقی نخواهد ماند.

زمخشری هر دو احتمال را در آیه شریفه داده است و در سبب نزول آن نیز دو نکته نقل شده که بنابر یک وجه با «عن» مناسبت دارد و با وجه دیگر با «فی» ۲۵.

نقش سیاق در ترکیب آیات

تفسیر المیزان نقش سیاق را در ترکیب جملات در آیات شریفه قرآن مورد عنایت قرار داده، هر چند مخالف مشهور باشد.

مثال اول

«و يستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهنّ و ما يتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء اللّاتي لا تؤتونهنّ ما كتب لهنّ و ترغبون أن تنكحوهنّ والمستضعفين من الولدان و أن تقوموا لليتامى بالقسط و ما فعلوا من خير فإنّ الله كان به عليماً» نساء/ ۱۲۷

پیش از پرداختن به اصل موضوع، نکته ای را به عنوان مقدمه باید یاد کرد و آن اینکه میان نحویان بصری و کوفی اختلاف نظر است که آیا عطف بر ضمیر مجرور، بدون تکرار حرف جرّ، درست است یا نه؟ ابن انباری این موضوع را در کتاب الانصاف به تفصیل یاد کرده است ۲۶ و دانشمندان نحوی در بحث عطف به آن پرداخته اند ۲۷ و مفسران نیز ذیل آیه اول سوره نساء درباره آن سخن گفته اند. خلاصه سخن این است که اگر اسم ظاهر بر ضمیر مجرور به حرف جر یا مضاف، عطف گرفته شد آیا تکرار جار واجب است یا خیر؟ بصریون گفته اند عطف بر ضمیر مجرور بدون تکرار حرف جر صحیح نیست؛ زیرا ضمیر مجرور به منزله تنوین است و عطف بر تنوین درست نیست و معطوف و معطوف علیه باید بتوانند که هر یک در جای دیگری قرار گیرند. ۲۸ اما کوفیون صحیح می دانند و شلوپینی و ابن مالک و ابو حیان و ابن هشام نیز از آنها پیروی کرده اند.

ابن مالک در الفیه گفته است:

«و عود خافض لدی عطف علی

ضمیر خفض لازماً قد جعلاً

و لیس عندی لازماً إذ قد أتى

فی النظم و النثر الصحیح مثبتاً» ۲۹

از مفسران شیعه، اردبیلی در زبده البیان و فاضل جواد در مسالک الأفهام پذیرفته اند که تکرار حرف جرّ لازم نیست. ۳۰

علامه طباطبایی از سیاق استفاده کرده است که قراءت جرّ بهتر از قراءت نصب است. ۳۱ به هر حال طرفداران این نظریه گفته اند ظاهر آیات قرآن و اشعار فصیح عرب آن را تأیید می کند. ۳۲

علامه طباطبایی در المیزان می نویسد:

«در «ما يتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء... والمستضعفين من الولدان» ظاهر سیاق آیه این است که حکم ایتمام و مستضعفان که خداوند متعرض آن شده به خاطر اتصال به حکم نساء است، همان گونه که در صدر آیات این سوره است؛ نه بدان جهت که داخل در «ما استفتوا» باشد. آنها فقط از زنان پرسیده بودند که لازمه این سخن و بیان، آن است که (ما يتلى عليكم) عطف بر ضمیر مجرور در «فیهنّ» باشد؛ بنابر آنچه که فرآ آن را جائز شمرده، اگر چه جمهور نحویان آن را منع کرده اند. بنابراین مراد از قول خداوند: «ما يتلى عليكم» احکام و معانی است که آیات پیشین نازل در باره زنان و یتیمان از ایشان یادآور شده است. و معنای آیه این گونه است: «قل الله يفتيكم في الاحكام التي تتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء.» ۳۳

چنین برداشتی از سیاق آیات شریفه استفاده می شود.

مثال دوم

«بسم الله الرحمن الرحيم. سأل سائل بعداب واقع. للکافرین لیس له دافع. من الله ذی المعارج. تعرج الملائکة و الروح إليه فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنة. فاصبر صبراً جميلاً. إنهم یرونه بعيداً. و نراه قريباً. یوم تكون السماء کالمهل» معارج/ ۸-۱

در اینکه ظرفیوم متعلق به چه عاملی است، علامه طباطبایی می گوید از سیاق آیات شریفه فهمیده می شود که متعلق به «واقع» است. ۳۴

نقش سیاق در ترتیب نزول آیات

«و يستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهنّ و مايتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء لا تؤتونهنّ ما كتب لهنّ و ترغبون أن تنكحوهنّ و المستضعفين من الولدان و أن تقوموا لليتامى بالقسط و ما تفعلوا من خير فإنّ الله كان به عليماً» نساء/۱۲۷

دراینکه این آیه و آیه های پس از آن ادامه کدام آیات قرآن است و ترتیب نزول آنها چگونه است، چند احتمال است؛ بعضی از مفسران گفته اند که این آیات ناظر به آیات اول سوره می باشد که درباره ازدواج و تحریم و ارث آنهاست، و آنچه که از سیاق آیات شریفه اخیر فهمیده می شود این است که پس از نزول آیات آغازین سوره که حقوق زنان و دفاع از حقوق ایشان را مطرح کرده است مردم درباره زنان به گفت و گو با یکدیگر می پرداخته اند، و چه بسا برای برخی دشوار می نمود. از این رو خداوند متعال به رسولش امر کرد که آنچه درباره حقوق زنان بیان شد امر خداوند و فتوای الهی است نه نظر شخصی پیامبر(ص)، و اساساً پیامبر نمی تواند در آن دخل و تصرفی کند، بلکه فقط خداوند می تواند که درباره آنان تصمیم بگیرد. ۳۵

امام باقر (ع) نیز در بیانی که معنای یادشده را تأیید می کند، فرموده است: درباره میراث از رسول خدا (ص) سؤال شد، پس از آن آیات نازل شد و ربع و ثمن را توضیح داد.

شیخ محمد عبده این آیات را از جنس و سیاق آیات صدر سوره می شمارد، ولی ترتیب نزولی آن را بدان گونه که نقل شد نمی پذیرد؛ بلکه می گوید شاید حکمت از فاصله افتادن نزول این آیات و آیات صدر سوره این بوده است که مردم حکم را بشنوند و عمل کنند، و پس از آن که در میدان عمل مواجه با مشکل یا سستی شدند تأکید و توضیح آن آیات دوباره صورت گیرد. ۳۶

نقش سیاق در نقد اسباب نزول

نقش اسباب نزول در تفسیر آیات قرآن بر کسی پوشیده نیست اگر چه بعضی برای اسباب نزول ارزشی قائل نبوده اند و برخی دیگر همچون مالک و احمد و سلفیه برای سبب نزول اهمیت زیادی قائل بوده و گفته اند سبب نزول تنها کلید راهیابی به قرآن است و تعدی و تجاوز از مورد سبب نزول نمی توان کرد.

این دو رویکرد اخیر، دو نگاه افراطی و تفریطی است، ولی اعتقاد به تأثیر سبب نزول آیات در تفسیر آن، سخنی منصفانه است. در پاره ای از آیات، سبب نزول، نقش کلیدی دارد و جز با سبب نزول نمی توان به حقیقت آیه پی برد. نمونه هایی از این دست را در کتابهای سبب نزول مثال زده اند؛ مانند آیه ۹۳ سوره مائده. ۳۷

این موضوع نیز مورد توجه بوده که آیا سبب نزول مخصص عموم آیه می شود یا خیر؟ نظریه معروف و مشهور آن است که نزول خاص یک آیه شریفه باعث تخصیص آن نمی شود، بسیاری از اصولیان قدیم و جدید، مانند امام فخر رازی و آمدی و سرخسی و نیز بسیاری از مفسران، مانند زمخشری و ابن کثیر و آلوسی و بغدادی و عبده و سید قطب و... از عالمان عامه و نیز بسیاری از

صاحبان علوم قرآنی، مانند جلال الدین سیوطی و بسیاری از فقها نیز بدان تصریح کرده اند که سبب نزول و مورد، مخصص نیستند.

طیف مفسران شیعه نیز به این نکته اصرار دارند و سبب نزول را مخصص نمی دانند. به هر حال نقش سبب نزول در تفسیر آیات قرآن مخفی نیست و به همین جهت آن را یکی از علوم راه یافته (دخیل) در تفسیر دانسته اند. ۳۸

اکنون سخن در این است که از یک سو سبب نزول در روشن شدن معنای آیه دخالت دارد و از سوی دیگر برای نقد و سنجش سبب نزول نیز می توان از آیات بهره برد. یعنی می توان با خود آیات قرآن، درستی و نادرستی پاره ای از اسباب نزول را به دست آورد؛ مثلاً در آیه زیر این گونه است:

«و ما جعلنا أصحاب النار إلا ملائكة و ما جعلنا عدتهم إلا فتنة للذين كفروا ليستيقن الذين أوتوا الكتاب و يزداد الذين آمنوا إيماناً و لا يرتاب الذين أوتوا الكتاب و المؤمنون و ليقول الذين فى قلوبهم مرض و الكافرون ماذا أراد الله بهذا مثلاً كذلك يضل الله من يشاء و يهدى من يشاء و ما يعلم جنود ربك إلا هو و ما هى إلا ذكرى للبشر» مدثر/۳۱

علامه طباطبایی می نویسد:

«سیاق آیه شریفه دلالت دارد که کفار عرب درباره تعداد خازن های جهنم با یکدیگر به سخن پرداختند و خداوند متعال این آیه شریفه را نازل کرد و بدین گونه به وسیله سیاق آیه آنچه که به عنوان سبب نزول ذکر شده است، تأیید می شود.» ۳۹

نقش سیاق در شناخت آیات مکی از مدنی

شناخت محل نزول آیات مورد توجه قرآن پژوهان بوده است، چه اینکه از این شناخت، نتایج گوناگونی را جست وجو کرده اند. از این رو در کتابهای علوم قرآن، از زوایای چندی موضوع محل نزول آیات، مورد داوری قرار گرفته است، از آن جمله اینکه اساساً ملاک مکی بودن یا مدنی بودن چیست؟ در این زمینه چند دیدگاه آورده اند:

الف. گفته اند آنچه از آیات شریفه قبل از هجرت یا در اثنای طریق به مدینه پیش از رسیدن پیامبر اکرم به مدینه نازل شده باشد مکی است و آنچه بعد از هجرت و ورود پیامبر اکرم به مدینه، نازل شده باشد مدنی است. بنابراین ملاک در این توجیه، ملاک زمانی است، آنچه که پیش از هجرت نازل شده هر چند در خارج از مکه، مکی به شمار می آید و آنچه بعد از هجرت نازل شده، اگر چه در غیر مدینه باشد - حتی اگر در مکه یا در حجة الوداع نازل شده باشد - مدنی شمرده می شود. ۴۰

ب. آنچه که در مکه و حوالی مکه نازل شده اگر چه پس از هجرت باشد مکی است و آنچه که در مدینه و حوالی آن نازل شده مدنی است و آنچه که در خارج از دو شهر نازل شده نه مکی و نه مدنی محسوب می شود. ۴۱

ج. آیاتی که خطاب به اهل مکه نازل شده مکی می باشد و آیاتی که خطاب به اهل مدینه نازل شده مدنی است. و این اصطلاح از سخن ابن مسعود گرفته شده که گفته است: هر آنچه از آیات شریفه که در صدر آن «یا ایها الناس» آمده، آن آیه در مکه نازل شده است و هر آیه که در صدر آن «یا ایها الذین آمنوا» وجود دارد در مدینه نازل شده است. زیرا بیشتر مردم مدینه ایمان داشتند و بیشتر مردم مکه کافر بودند. ۴۲

از میان این چند نظریه، نظریه نخست، میان عالمان شهرت بیشتری دارد. برای تشخیص آیات مدنی و مکی نشانه‌های دیگر نیز ذکر کرده اند؛ مثلاً گفته شده است آیاتی که احکام و فروع را دربردارد در مدینه نازل شده، و آیاتی که دربردارنده اصول دین و اخلاقیات و کلیات دین می باشد مکی است.

علامه طباطبایی ذیل سوره واقعه می نویسد: سوره مکی می باشد به قرینه سیاق آیات. و نیز ذیل سوره تحریم آورده است: و ظهور سیاق در این سوره مدنی می باشد و شکی در آن نیست. و همچنین ذیل آیات سوره قلم نیز فرموده است: سیاق آیات آن به طور کلی، سیاق مکی است. ۴۳

نقش سیاق در نقد احادیث تفسیری

احادیث که خود از جمله علوم تفسیر به شمار آمده است، ۴۴ گاه به وسیله سیاق مورد داوری قرار می گیرد. علامه طباطبایی می نویسد:

«فی تفسیر القمی فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی «بل یرید کل امرء منهم أن یؤتی صحفاً منشرة». و ذلک أنهم قالوا: یا محمد قد بلغنا أن الرجل من بنی اسرائیل کان یذنب الذنب فیصبح ذنبه مکتوباً عند رأسه و کفارتہ، فنزل جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله قال: یسألک قومک سنۃ بنی اسرائیل فی الذنوب، فإن شأؤوا فعلنا ذلک بهم و أخذناهم بما کنا نأخذ بنی اسرائیل، فزعموا أن رسول الله صلی علیه و آله و سلم، کره ذلک لقومه.» ۴۵

و نیز جلال الدین سیوطی در کتاب الدر المنثور آورده است:

«أخرج عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر عن السدی عن ابی صالح قال: قالوا ان کان محمد صادقاً فلیصبح تحت رأس کل رجل منّا صحیحۃ فیها برائتہ و أمنته من النار فنزلت «بل یرید کل امرء منهم أن یؤتی صحفاً منشرة.»»

علامه طباطبایی پس از نقل دو روایت یادشده می گوید، سیاق آیات شریفه با مضمون روایات مطابقت ندارد. ۴۶

نقش سیاق در تعیین مرجع ضمیر

از ضمیر به منظور اختصار در کلام استفاده می شود و مرجع آن گاه در لفظ مقدم است و گاهی معنوی است. در مواردی نیز اصلاً مرجع در کلام نیست، بلکه از قرائن و سیاق کلام به دست می آید، مانند این آیه:

«إلا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لاتحزن إن الله معنا فأنزل الله سكينته عليه و أیده بجنود لم تروها و جعل كلمۃ الذين كفروا السفلى و كلمۃ الله هي العليا و الله عزيز حكيم» توبه/۴۱

در مرجع ضمیر «فقال لصاحبه لاتحزن إن الله معنا» بحث است که مرجع آن کیست؟ آیا ضمیر «قال» به پیامبر بر می گردد یا به ابوبکر. و همین طور ضمیر «أنزل الله سكينته عليه» به چه کسی بر می گردد، آیا مراد پیامبر است یا ابوبکر. دو نظریه وجود دارد؛ پاره ای از مفسران و متکلمان عامه ضمیر را به ابوبکر برگردانده اند و مدعی شده اند که ابوبکر به پیامبر گفت محزون نباش و خداوند متعال آرامش خویش را بر پیامبر نازل کرد؛ زیرا نیاز به آرامش داشت. ۴۷

اگر مرجع ضمیر «علیه» در «أنزل الله سکینته علیه» قلب پیامبر باشد، لازمه اش این است که پیش از آن قلب ساکن و آرامی نداشته باشد و در این صورت امکان نداشت که به ابوبکر بگوید لاتحزن. پس باید سکینه بر قلب ابی بکر نازل شده باشد. ۴۸ اگر چه زمخشری به صراحت پیرامون مرجع ضمیر سخن نگفته، ولی ظاهر کلام او آن است که ضمیر «قال» به رسول خدا بر می گردد و ضمیر «علیه» به ابی بکر ۴۹. ابومسلم اصفهانی و زجاج، ضمیر را به رسول خدا بر گردانده اند. ابوحیان اندلسی در تفسیر «النهر الماد» گفته: ابن عباس سکینه را به رحمت و وقار تفسیر کرده است و ضمیر در علیه به رسول خدا بر می گردد، زیرا کسی که مورد سخن است اوست. ۵۰

علامه مراغی نیز در تفسیر خود به این نکته تصریح کرده است و فرموده خداوند متعال طمأنینه ای را که قلب با آن آرام می شود بر رسول خود نازل گرداند و او را با لشکریان خود تأیید کرد. ۵۱
علامه محمدجواد مغنیه پس از نقل سخن ابوحیان و مراغی می گوید:

«آنچه باعث می شود که گفته شود ضمیر به رسول خدا بر می گردد سیاق آیه شریفه است، زیرا اتحاد و وحدت سیاق باعث می شود ضمیر (علیه) نیز به رسول خدا برگردد، زیرا ضمیرهای آیه (نصره - أخرجه - أیده) به رسول خدا بر می گردد.» ۵۲

توجه به سیاق ضمائر و وحدت مرجع مورد توجه همه مفسران شیعه بوده است. ۵۳

فهم کلمه یا جمله محذوف، با استفاده از سیاق

سیاق آیه می تواند قرینه بر حذف جمله باشد، همان طور که قرینه بر حذف کلمه می تواند باشد. در آیه «من شاء اتّخذ الی ربه سبیلاً» (مزمّل/۱۹) مفعول به «شاء» محذوف است. علمای نحوی گفته اند ماده شاء هر گاه شرط واقع شود غالباً مفعول آن محذوف خواهد بود، در آن صورت مفعول به مصدری است که از جزاء گرفته می شود؛ مثل «من شاء فلیؤمن»؛ یعنی «من شاء الايمان فلیؤمن» ۵۴.

قرینه بر این محذوف، سیاق آیه شریفه می باشد، گویا می گوید: «من شاء أن اتّخذ الی ربه سبیلاً اتّخذ» ۵۵ فراوانی حذف مفعول در ماده «شاء» و مشتقات آن به گونه ای است که به صورت قاعده ای مشهور در آمده است. ۵۶

تعیین مصداق کلمه، در پرتو سیاق آیه

اگر کلمه و مفهومی دارای مصداق های گوناگون باشد سیاق آیات می تواند قرینه خوبی برای تعیین مصداق واقعی باشد.

«إنّ الانسان خلق هلوعاً. إذا مسّه الشرّ جزوعاً. و إذا مسّه الخیر منوعاً. إلاّ المصلّین. الذین هم علی صلاتهم دائمون. و الذین فی أموالهم حقّ معلوم. للسانل و المحروم. و الذین یصدقون بیوم الدین» معارج/۲۶-۱۹

تصدیق روز جزا، دو مصداق دارد: ۱. تصدیق لفظی و قلبی باشد ۲. تصدیق عملی و عینی. از سیاق آیه که کارهای شایسته را برشمرده است دانسته می شود که منظور از «تصدیق یوم الدین» تصدیق عملی است و نه تنها تصدیق اعتقادی، و معنای تصدیق عملی آن است که سیره آنها در دنیا سیره کسانی است که اعتقاد به نظام جزا و پاداش دارند. ۵۷

نقش سیاق در ترجیح و تعیین یکی از دو قراءت

در پاره ای از آیات و کلمات آنها دو قراءت وارد شده است که می توان از طریق سیاق، یکی از دو قراءت را ترجیح داد.

در آیه «وَأَنه تَعَالَى جَدّ رَبّنَا» کلمه «أَنه» به دو شکل قراءت شده است به کسر همزه و فتح همزه، ولی قراءت مشهور فتح است. ۵۸.

در مجموع آیات ۱ تا ۱۴ سوره جن، ۱۲ مرتبه کلمه «أَن» به کار رفته است، قراءت کسر در تمام آیات بدین جهت است که مقول قول جنّ می باشد؛ یعنی قالوا إنّ... و مقول قول باید به کسر همزه خوانده شود. ۵۹. و سیاق آیات نشان می دهد، قراءت کسر برتر از قراءت فتح است. و اما دلیل قراءت به فتح روشن نیست، بعضی گفته اند أَنه با اسم و خبرش عطف بر ضمیر مجرور در آمنا به می باشد: «آمنا بَأَنه تَعَالَى جَدّ رَبّنَا...».

کارآیی سیاق در مقایسه با سایر ادله

آنچه تاکنون درباره سیاق و نقش آن در فهم مراد آیات بیان کردیم در حقیقت نشان داد که سیاق، ابزاری کارآمد در جهت گشایی از برخی ابهام های لفظی و معنوی و پاسخ گو به بخشی از پرسشهای قرآن پژوهان و جویندگان فهم آیات است، ولی اینکه قلمرو چنین کارآیی تا کجا است و سیاق در مصاف سایر ادله تا چه اندازه می تواند پایداری کند، موضوعی است که بدان نپرداخته ایم و در این نوشته فقط به اجمال یادآور می شویم که هرگاه دلایل متقن تری از سیاق در کار باشد نوبت به استفاده از سیاق نمی رسد چه اینکه سیاق بیش از آن که دلیل باشد، گواه و مؤید و مرجح است.

یکی از نمونه های رویارویی سیاق و دلیل روایی را باید در آیه تطهیر جست و جو کرد؛ آنجا که سیاق آیات درباره همسران پیامبر است، ولی بخشی از آیه نظر به «عترت» دارد.

«يا نساء النبی لستنّ كأحد من النساء إن اتقیننّ فلا تخضعن بالقول... إنا یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً» احزاب/ ۳۳

همه مفسران و محدّثان شیعه بخش اخیر آیه را درباره خمسه طیبه دانسته اند و نه همسران و

همه خویشان پیامبر ۶۰، چه اینکه بسیاری از عالمان و مفسران اهل بیت نیز بر این باورند. ۶۱

قول دوم در آیه شریفه آن است که مراد از «عنکم» زنان و مردان اهل بیت پیامبر هستند و درست ترین نظر درباره اهل بیت این است که شامل فرزندان و همسران پیامبر(ص) می شود و حسن(ع) و حسین(ع) و علی(ع) نیز از آنان هستند، زیرا علی(ع) به سبب معاشرتش با بیت نبی و ملازمت پیامبر از اهل بیت او بود. این قول را فخررازی و قرطبی و ابن کثیر و شنقیطی گفته اند. ۶۲

قول سوم این است که مراد از اهل بیت فقط زنان پیامبر هستند، زمخشری این قول را اختیار کرده است و شوکانی در فتح القدر گفته بخاری و ابن ابی حاتم و ابن عساکر و ابن مردویه به اسناد حدیثی

از سعید بن جبیر معتقدند که این آیه در شأن زنان پیغمبر نازل شده و اهل بیت، ایشان هستند. ۶۳

قول چهارم از ابوالحسن اشعری در مقالات الاسلامیین است، که آیه تطهیر در شأن همه خویشان رسول الله(ص) از زنان و فرزندان و عترت و عشیره او و همه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب نازل شده

است. ۶۴

برخی از عالمان عامّه همچون ترمذی، طبری، ابن منذر، حاکم نیشابوری و بیهقی که همه از عالمان و امامان برجسته اهل سنت هستند به استناد حدیث صحیح ام سلمه آیه تطهیر را ویژه علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دانسته اند. ۶۵

دلیل آن دسته از علما که ذیل آیه شریفه را درباره زنان پیامبر دانسته اند آن است که آیات قبل و بعد آیه تطهیر در سوره احزاب درباره زنان رسول خدا است، پس این آیه نیز باید در شأن زنان رسول خدا باشد. قرطبی می گوید سیاق آیات حکم می کند که درباره زنان رسول خدا باشد. ۶۶

ولی دلایل روشن و قاطعی وجود دارد که مانع از استناد به سیاق است؛ آن دلایل عبارتند از:

۱. ذیل آیه «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ضمیر مذكر آورده شده و این مناسبت با سیاق آیه سابق ندارد، زیرا ضمائر در فرازهای پیشین همه مؤنث است. ۶۷
 ۲. حدیث صحیح از ام سلمه رسیده، و حدیث کساء معروف و مشهور است که پیامبر فرموده «اللَّهُمَّ هُوَ أَهْلُ بَيْتِي» و در پایان حدیث کساء، ام سلمه از رسول خدا پرسید که آیا من نیز در زمره اهل بیت هستم پیامبر فرمودند: تو اهل نجات هستی، ولی از اهل بیت نیستی. ۶۸
 ۳. عالمان ومحدثان مجموعه روایاتی را که دلالت دارد آیه شریفه درباره خمسه طیبه نازل شده بالغ بر ۷۰ حدیث دانسته اند و شایان تأمل است که روایات نقل شده از طریق عامه در این زمینه بیشتر از روایاتی است که خاصه نقل کرده اند. ۶۹
- این دلایل همه مانع از آن است که کسی بر اساس سیاق آیه، مخاطب «عنکم» را نیز همسان پیامبر بداند.

اهمیت سیاق در تفاسیر

در میان مفسران شیعی و عامه، علامه سید محمدحسین طباطبایی به کارگشایی سیاق در پرده برداری از آیات شریفه بیشتر توجه و عنایت داشته و از سیاق آیات شریفه در بیان لغات، ترکیب آیات، ترجیح قراءات، نقد احادیث، بیان محذوفات، ترتیب نزول آیات، مکی و مدنی بودن آیات شریفه، ترتیب سوره، ردّ آراء گوناگون تفسیری، ترجیح اقوال تفسیری، نقد پاره ای از ترکیبات ادبی، بیان مرجع ضمیرها، و نقد آرای کلامی و جز اینها بهره برده است.

همچنین جای یادآوری است که عده ای از مفسران اگر چه به نقش سیاق توجه کرده اند، ولی تعبیر آنها سیاق نبوده، بلکه اصطلاحات دیگری را جایگزین آن کرده اند.

۱. خوری شرتونی، سعید، اقرب الموارد، ۵۸۸/۱؛ بستانی، بطرس، محیط المحيط، ۴۴۱.

۲. زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ۵۲/۴

۳. رازی، ابوالفتوح، روح الجنان، ۹۰/۲؛ میبیدی، رشیدالدین، کشف الاسرار، ۸/۳

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۱۶۲/۵

۵. مغنیه، محمدجواد، الکاشف، ۱۱/۳

٦. قراءتى، محسن، تفسير نور، ١٧./٣
٧. طباطبايى، محمدحسين، الميزان، ١٦٧/٥؛ ميبدى، رشيدالدين، كشف الاسرار، ١٤./٣
٨. زحيلي، وهبه، التفسيرالمنير، ٨٢./٦
٩. فيومى، المصباح المنير، ٣١٥.
١٠. معجم الفاظ القرآن الكريم، ١٩./٢
١١. عبدالحميد، محمد يحيى الدين، المختار من الصحاح، ٣٦٩.
١٢. زمخشري، محمودبن عمر، الكشاف، ٣٢٧./٥
١٣. بحراني، سيد هاشم، تفسيرالبرهان، ٩١/٣؛ فيض كاشاني، ملامحسن، الصافي، ٣٧٨./٣
١٤. مغنيه، محمدجواد، الكشاف، ٣٢٧./٥
١٥. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، ٩٧/١٤؛ فضل الله، محمدحسين، من وحى القرآن، ٦٥./١٦
١٦. طباطبايى، محمدحسين، الميزان، ٣٧٥/١٤؛ قرشى، على اكبر، احسن الحديث، ٤٧./٧
١٧. جوهرى، اسماعيل بن حماد، صحاح اللغة، ١٣٧/١؛ فيومى، المصباح المنير، ٢٨٠؛ المعجم الوسيط، ٣٥٦؛ محى الدين، عبدالحميد، المختار من الصحاح، ١٩٨.
١٨. سمين حلبى، احمد بن يوسف، الدرّ المصون، ١٠٦./٤
١٩. قاسمى، جمال الدين، محاسن التأويل، ١٢٧./٥
٢٠. همان.
٢١. زاهدى، ثناء الله، تيسيرالاصول، ١٢٨؛ شبلى، محمدمصطفى، اصول الفقه الاسلامى، ٤٦٧؛ كمال الدين امام، محمد، اصول الفقه الاسلامى، ٢٧٥؛ عبدالكريم زيدان، الوجيز فى اصول الفقه، ٣٥٢؛ حيدرى، علينقى، اصول الاستنباط، ١٢٧.
٢٢. سرخسى، الاصول، ١٦٨/١؛ شعبان زكى الدين، اصول الفقه اسلامى، ٣٦٢.
٢٣. طباطبايى، محمدحسين، الميزان، ١٠٠/٥؛ فيض كاشاني، الصافي، ٤٦٨./١
٢٤. همان.
٢٥. همان.
٢٦. ابن انبارى، كمال الدين، الانصاف، ٣٦٣.
٢٧. على بن يعيش، شرح المفصل، ٧٨/٣؛ استرآبادى، رضى الدين، شرح كافيته، ٣٢٠.
٢٨. قمى نيشابورى، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ١٦٥/٤؛ انبارى، ابوالبركات، البيان، ٢٤٠./١
٢٩. ابن عقيل، شرح الفيه، ٥٠٢؛ ابن هشام انصارى، اوضح المسالك، ٦١./٣
٣٠. فاضل سيورى، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان، ٤/٢؛ فاضل جواد، مسالك الافهام، ٣١٢./٢
٣١. طباطبايى، محمدحسين، الميزان، ٩٩./٥
٣٢. فاضل سيورى، مقدادبن عبدالله، كنزالعرفان، ٦./٢
٣٣. طباطبايى، الميزان، ٩٩./٥
٣٤. همان، ٩./٢
٣٥. همان، ٩٨/٥؛ فيض كاشاني، الصافي، ٤٦٨/١؛ قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، ١٣٠./١
٣٦. عبده، محمد، المنار، ٤٦٢/٥؛ مراغى، محمدمصطفى، تفسيرالمراغى، ١٦٩./٦

٣٧. سيوطي، الاتقان، ١٠٧/١؛ صبحي صالح، مباحث في علوم القرآن، ١٣١؛ معرفت، محمدهادي، تلخيص التمهيد، ١٠١/١؛ حكيم، محمدباقر، علوم القرآن، ٣٩.
٣٨. فخررازي، المحصول، ٤٤٨/١؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ٣٢٠/٢ و ٢٠٤ و ٣٥٢؛ زمخشري، الكشاف، ١٧٩/١؛ آلوسي، روح المعاني، ٣٦١/١ و ٢٤/٢؛ محمدعبد، المنار، ١٤٨/١ و ١٤٩ و ٥١/٢ و ٩٦ و ٢٣/١١؛ سيدقطب، في ظلال القرآن، ٢٩٧/١ و ٧٢٧/٣؛ قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ١٨٢/١؛ معرفت، محمدهادي، تلخيص التمهيد، ١١٩/١ و ٢٤٢؛ اردبيلي، احمد، مجمع الفائدة و البرهان، ٥٤/٤ و ٤٠٨/٧ و ١٣،٦٨؛ همو، زبدة البيان، ٧٧ و ٢٠٦، شهيد اول، غاية المراد، ١٢١/١؛ شهيد ثاني، الروضة البهيّة، ١٣٣/٦؛ طبرسي، مجمع البيان، ٦١٢/١٠؛ صادقي، محمد، الفرقان في تفسير القرآن، ٢٤٠/٥ و ١٥٣، ٧ و ١٨،٢٠٢.
٣٩. طباطبائي، محمد حسين، الميزان، ٩١/٢.
٤٠. سيوطي، الاتقان، ٩/١ و معرفت، محمدهادي، التمهيد، ١٣٠/١.
٤١. همان، زرکشي، البرهان، ١٨٧/١.
٤٢. زرکشي، همان؛ سيوطي، همان؛ معرفت، محمدهادي، التمهيد، ١٣١/١.
٤٣. طباطبائي، الميزان، ١١٥/١٩ و ٣٢٩ و ٣٦٧ و ٥/٢٠.
٤٤. طبرسي، مقدمه مجمع البيان.
٤٥. قمّي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي.
٤٦. طباطبائي، الميزان، ١٠١/١٩.
٤٧. آلوسي بغدادي، روح المعاني، ٩٨/١٠؛ قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ١٣٥/٨؛ بيضاوي، انوار التنزيل، ١٤٦/٣.
٤٨. فخررازي، مفاتيح الغيب، ٦٦/١٦.
٤٩. زمخشري، الكشاف، ٣٧٢/٢.
٥٠. اندلسي، ابوحيان، النهر الماد، ٤٥/٣.
٥١. مراغي، محمدمصطفى، تفسير المراغي، ١٢٢/١٠.
٥٢. مغنيه، محمدجواد، الكاشف، ٤٥/٤.
٥٣. طوسي، محمد بن حسن، التبيان، ٢٢٢/٥.
٥٤. سيوطي، همع الهوامع، ١٠/٢؛ هاشمي، احمد، القواعد الأساسية، ١٩٥.
٥٥. طباطبائي، الميزان، ٦٨/٢٠.
٥٦. زرکشي، البرهان، ١٧٠/٢.
٥٧. طباطبائي، الميزان، ١٦/٢٠.
٥٨. دمشقي حنبلي، ابن عادل، اللباب في علوم الكتاب، ٤١١/١٩؛ زجاج، معاني القرآن، ٢٣٤/٥؛ طوسي، التبيان، ١٤٥/١٠.
٥٩. ابن عقيل، شرح الفيه، ١٧٩/١؛ بهايي عاملي، محمد بن الحسين، الفوائد الصمدية (جامع المقدمات تصحيح مدرس افغانى)، ٤٦٢/٢.
٦٠. شنقيطي، اضواء البيان، ٢٨٥/٤.
٦١. حاكم نيشابوري، المستدرک في الصحيحين، ١٤٨/٣.

٦٢. ر.ك به تفاسير فخررازي و قرطبي و ابن كثير و شنقيطي، ذيل آيه شريفه.
٦٣. شوکانی، فتح القدير، ٢٧٠/٤.
٦٤. اشعري، ابو الحسن، مقالات الاسلاميين، ٩.
٦٥. فيروزآبادي، فضائل الخمسة، ٢٢٨/١.
٦٦. شنقيطي، اضواء البيان، ٢٨٥/٤.
٦٧. طباطبائي، الميزان، ٣١٠/١٦؛ فضل الله، محمدحسين، من وحى القرآن، ٣٠١/١٨.
٦٨. ترمذی، الجامع الصحيح، ٣٠٨/٢؛ طحاوی، مشكل الآثار، ٣٣٥/١؛ ابن اثير، اسد الغابة، ١٢/٢.
٦٩. طباطبائي، الميزان، ٣١١/١٦؛ فضل الله، محمد حسين، من وحى القرآن، ٣٠١/١٨.

